

قوامیت مرد از نگاه قرآن کریم و کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان

دکتر فائزه عظیم‌زاده اردبیلی*

چکیده

سرپرستی و مدیریت، مسأله‌ای اساسی و مهم در جوامع بشری بوده، پیشرفت جامعه در گرو داشتن مدیران کارآمد است. قوامیت مردان و گستره ولایت ایشان در کانون خانواده که قرآن کریم بر آن انگشت نهاده است، حاکی از این است که مردان مدیریت و مسؤلیت امور اجرایی کانون خانواده را بر عهده دارند. حفاظت از کبان خانواده و چرخش امور آن مستلزم داشتن حق قیمومت است که با توجه به حکمت الهی، اعطای این حق دارای ملاک‌ها و علت‌هایی است که در این نوشتار بررسی می‌شوند. با نگاهی معناشناختی به مؤلفه‌های معنایی "قوام" درمی‌یابیم که قلمرو قوامیت کانون خانواده است و رکن تحقق آن معیت و هم‌دلی زن با همسر می‌باشد. حال در کنوانسیون رفع تبعیض از این مسأله (قوامیت) به عنوان تبعیض یاد می‌کند؛ غافل از این‌که تفاوت‌های حقوقی زن و مرد تبعیض نیست و تشریح قوانین حقوقی در قرآن کریم حاکی از هم‌سویی طبیعت و شریعت است.

آن‌چه در قرآن کریم درباره به حقوق زن و مرد بیان شده است از حقیقت انسانی این دو موجود، فارغ از جنسیت آنان، حکایت دارد و هر کدام از آن دو با توجه به جنسیت خود از حقوق متناسبی برخوردارند که این امر اصل تعادل را در عالم آفرینش تبیین می‌نماید. با تحلیل و تبیین جایگاه قوامیت می‌توان دریافت که مردان مدیریت مسؤلیت‌های اجرایی و اقتصادی کانون خانواده را بر عهده دارند و زنان مسؤلیت تدبیر، تربیت و سیاست‌گذاری این کانون را؛ چرا که این تعادل حاکی از هم‌سویی طبیعت و شریعت الهی است.

واژه‌های کلیدی: ۱- زن ۲- قوامیت ۳- حقوق انسانی ۴- تبعیض ۵- کنوانسیون

۱. مقدمه

یکی از مباحث اساسی مورد توجه متفکران و اندیشمندان در جوامع امروز موضوع «حقوق و شخصیت زن» است. زنان در بسیاری از جوامع بشری همواره از شأن و حقوق خود دور مانده‌اند و حتی منزلت انسانی آن‌ها مورد تردید قرار گرفته است. جایگاه و شخصیت زن در فرهنگ هر جامعه، نشان‌دهنده میزان اهمیت و منزلت زنان در آن جامعه است.

مکاتب دینی و سیاسی در زمینه حقوق زن، نظرات مختلفی را بیان کرده‌اند که در این میان، مکتب انسان‌ساز، وحیانی و جامع‌نگر اسلام با نگرشی فراگیر و با در نظر گرفتن همه ویژگی‌های زنان، منزلت و کرامت والایی را برای آنان به ارمغان آورده است. به‌طور مسلم، از نظر تکوینی تفاوت‌های حکیمانه‌ای میان زن و مرد وجود دارد، اما در عین حال، اسلام بین حقوق و تکالیف زن و مرد نوعی تعادل برقرار نموده است. مخاطب اصلی آیات الهی و شریعت مقدس، همان «حقیقت آدمی» و «انسانیت انسان» است و جنسیت او جایگاه اساسی و اصلی ندارد. این مسأله اگرچه برای رسیدن به هدف، گاه به‌صورت تبعی مورد توجه قرار گرفته است، هیچ‌گاه تفاوت‌های حقوقی و حکمی بر وجود تفاوت در هویت انسانی «جنس زن» و «جنس مرد» دلالت نمی‌کند.

در لابه‌لای آیات قرآنی نمونه‌های فراوانی در این خصوص به چشم می‌خورد، برای مثال: "يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً"، یعنی ای مردم، بترسید از نافرمانی خدا؛ آن خدایی که همه شما را از [این تن و] نفس واحده آفرید و هم از آن، جفت او را خلق کرد و از آن دو نفر خلقی بسیار از مرد و زن [در اطراف عالم] برانگیخت (نساء/۱).

آنچه در این نوشتار می‌خوانید، بررسی معناشناختی و تحلیل واژه "قوام" در آیات قرآنی است که از آن در کنوانسیون‌ها و اسناد بین‌المللی به‌عنوان ظرف استقرار تبعیض علیه زنان و مصادیقی از مصادیق تبعیض یاد شده است.

واژه "قوام" و قلمرو آن در آیات قرآن کریم در کنار واژگانی چون "فضل" در آیه ۳۴ سوره مبارکه نساء تفسیر خاصی دارد که گستره ولایت مرد را در نظام خانواده تبیین می‌نماید. این همان چیزی است که در کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان از آن به تبعیض علیه زنان یاد شده و مصادیقی از مصادیق ظلم و تبعیض در آموزه‌های دینی علیه زنان قلمداد شده است. از این رو برآنیم تا ابتدا حوزه‌های معنایی "قوام" را در آیات بررسی و جایگاه حقوقی آن را تبیین نموده، سپس با نگاهی بر کنوانسیون رفع تبعیض، به داوری بپردازیم.

۲. معناسازی قوام در قرآن کریم

۱.۲. معانی قوام

واژه قوام از ریشه "قَوْم" می‌باشد که مصدر آن "قَوْمٌ"، "قیام" است؛ (۱۲)، ذیل ماده قوم). ابن‌منظور "قوام" را صیغهٔ مبالغه از "قائم" می‌داند که از "قام یقوم" گرفته شده است. این واژه گاهی بدون حرف جر و گاهی همراه با حروف ب، ل، فی، عن، الی و علی به کار می‌رود.

گفته شده (۳، ج: ۱۲، صص: ۴۶۹-۵۰۰) واژه قام هر گاه با امری و موردی هم‌زمان آورده می‌شود، به معنی ایجاد اعتدال و توقف در آن است که همین معنا در کتب دیگر نیز به نحوی تأکید شده است. انصاف داشتن، تأمل نمودن در ادای امور و اراده و تأمل در انجام امری را از معانی این واژه ذکر کرده‌اند. از این رو عبارت "قام علی اهله" به "قام بنفقاتهم" تعبیر شده، "قام‌الامر" به معنی "کار مرتب شد"، "کار درست شد" آمده و "قام علی‌الامر" به انجام کار یا امر معنا شده است (۶، ص: ۹۳۰؛ ۱۶، ص: ۵۸۶). واژه "قوام" صیغه مبالغه از "قائم" است، و در آیه شریفه "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ" (نساء/ ۱۳۵)، "قوام بالقسط" کسی است که دائماً قائم به عدالت است. یعنی: ای اهل ایمان پیوسته قیام به عدالت کنید. البته واژه "قوام" گاهی به کامل‌ترین قیام‌کننده نیز تعبیر شده است (۲۹، ج: ۶، صص: ۵۰-۵۳).

واژه قوام در قرآن کریم در سه آیه به کار رفته است: سوره نساء، آیات ۳۴، ۱۳۵ و سوره مائده، آیه ۸.

۲.۲. معانی قیام

اگر ریشهٔ واژه قوام از "قوم" به معنی "قیام" آمده باشد، معانی مختلفی دارد که یکی از آن‌ها "برخاستن" است. در آیه شریفه "أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ" (نحل/ ۳۹)، پیش از آن‌که از جایت برخیزی من تخت را پیش تو می‌آورم، "أَنْ تَقُومَ" به معنی از "جایت برخیزی" معنا شده است. معنای دیگر قیام "توقف" است. واژه "قاموا" در آیه شریفه: "كَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْوَءٌ فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا" (بقره/ ۲۰) به همین معناست.

معنای سوم قیام، "ثبات و دوام و پیوسته بودن" است که نمونه آن در این آیه قرآن کریم بوده است. "وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ بِأَمْرِهِ" (روم/ ۲۵). در این آیه، مراد از قیام آسمان و زمین پیوستگی و دوام آن‌ها است. یعنی تا هنگامی که خداوند اراده نموده است قیام دارند و نشستن و قعود برایشان معنا ندارد.

معنای چهارم قیام "عزم و اراده" است. راغب اصفهانی در ذیل آیه "إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ..." (مائده/ ۶) واژه "قمت" را عزم و اراده معنا کرده است.

زمخشری (۱۴، ج: ۲، ص: ۳۲۰) نیز در وجه تفسیر معنای آن واژه گفته است چون فعل مسبب از اراده و قدرت است، مسبب در مقام سبب قرار گرفته است. سرانجام معنای پنجمی که برای واژه قیام آمده است وقوع امری است (۲۱، ج: ۱۰، ص: ۱۲۵). همان گونه که ذکر شد "قوام" صیغه مبالغه از صفت "قائم" می باشد و به معنی نظم، اعتدال و عدل نیز معنا شده است (۱۳، ص: ۶۷۵ و ۲۶، ص: ۶۶۳). از این رو قرطبی "قوام" را شخصی بسیار منظم، دقیق و سختگیر در حفاظت از شیء و متعلقات خود معنا می کند (۳۱، ج: ۵، ص: ۱۶۷). دامنه مؤلفه های معنایی واژه قوام به "قیام و لاه" هم تشریح یافته و با استناد به آیه شریفه "الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ..." (نساء/ ۳۴) قوام را به معنی قیام والیان بر رعایا نیز تعبیر کرده اند (۳۵، ص: ۴۵؛ ۱۰، ص: ۵۹ و ۲۴، ج: ۶، صص: ۱۴۸-۱۴۹). طبری نیز (۲۳، ج: ۴، ص: ۳۸) "قوام" را قیام کنندگان، مسلط گشتگان و ایستادگان بر امور تحت ولایت خود تفسیر کرده است.

یکی دیگر از معانی "قوام" را "حسن القامه" گفته اند؛ یعنی کسی که برای انجام کاری قوی و قدرتمند است. به همین دلیل، از آن تعبیر به "امیر" هم شده است. شرتونی در ادامه می افزاید "قام علیه" به معنای "خرج علیه و راقبه" می باشد. یعنی قوام کسی است که مراقبت کردن و متولی کارها شدن را بر عهده دارد و از همین رو، عبارت "قام علی اهله" را به معنی مراقبت و به دست گیری امور عائله معنا می نماید (۱۱، ذیل ماده قوم).

۳.۲. مؤلفه های معنایی قوام

در علم معناشناسی مشخصه های ممیز^۱ برای واحها تبیین شده است که مفهوم یک واژه را می توان به کمک آن ها تعیین کرد. به عنوان مثال، واژه "مادر" دارای مشخصه های ممیزی است که مفهوم مادر را تبیین می نماید؛ مؤنث بودن، نسل پیشین، دلسوز و مهربان، از این مشخصه ها هستند که هر یک "مؤلفه معنایی"^۲ نامیده می شود. مؤلفه های معنایی در مطالعه معنی واژه ها به درک ساختار ذهنی انسان کمک می نمایند. یکی از نخستین تلاش هایی که تاکنون در زمینه تحلیل مؤلفه های صورت پذیرفته است در قالب دستور زایشی و در آثار کتز و فودور مشاهده می شود (۳۸، صص: ۱۷۰-۲۱۰).

با توجه به مقدماتی که در خصوص مؤلفه های معنایی آمد، اینک به طرح مؤلفه های معنایی واژه "قوام" در قرآن کریم می پردازیم.

واژه قوام اگر از واژه قیام مشتق شده باشد، مؤلفه هایی چون فرد ایستاده، آماده برای انجام کار، مصمم و راسخ را می توان برای آن برشمرد. البته چون "قوام" که به صورت صیغه مبالغه به کار رفته است - صیغه مبالغه اسمی است که بر بسیار انجام دهنده کاری یا بسیار دارنده صفتی دلالت می کند؛ مؤلفه های معنایی آن را باید "بسیار مصمم"، "بسیار قیام

کننده"، "بسیار برپا کننده امری" دانست. برخی از اوزان صیغه مبالغه، "فَعَال"، "فَعَّالَه"، "فَعُول"، "مِفْعَال" و "فَعَّیل" می‌باشد که قوام بر وزن "فَعَال" است.

۲.۴. تحلیل مؤلفه‌های معنایی قوام

اکنون دانستیم واژه قوام از مصدر قیام گرفته شده است و واژه قیام هم معنای مصدری (ایستادن) دارد، و هم جمع قایم (ایستاده) است.

تعبیر به قیام در بسیاری از آیات قرآنی به کار رفته است. از جمله آیه ۳۴ سوره مبارکه نساء "الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النَّسَاءِ..." و آیه "قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ..." (سبأ/۶)؛ "بگو من تنها شما را به یک چیز اندرز می‌دهم و آن این‌که برای خدا قیام کنید". در این قبیل آیات، قیام به معنی ایستادن بر دو پا نیست، بلکه به معنی آمادگی برای انجام کار (۱۸، ص: ۷۸۷)، استقامت و پایداری در انجام امور و تکیه‌گاه، ستون، پایه و اساس (۱۲، ج: ۳، ص: ۲۷۰) است. مؤلفه‌های التزامی قوام واژگانی چون "دایماً در حال قیام"، "دایماً قائم به امر کسی" و "سرپرست" می‌باشند که در کتاب‌های تفسیری هم بدان‌ها اشاره شده است. به عنوان مثال، طبری در جامع‌اللبیان و شیخ طوسی در تبیان، مردان را موظف به قیام در اداره امور زنانشان می‌داند (۲۳، ج: ۴، صص: ۳۸-۴۰ و ۲۶، ج: ۳، صص: ۱۹۰-۱۹۲). واژگانی چون حمایت، سرپرستی، خدمت‌گزاری نیز از مؤلفه‌های ضمنی قوام به شمار می‌آیند. البته حوزه معنایی قوام را به واژگانی چون حاکم، والی، مدیر و رئیس نیز تسری داده‌اند (۱۵، ج: ۲، ص: ۲۱۱؛ ۳۱، ص: ۱۶۸ و ۱۷، ج: ۱، ص: ۴۱۳).

۳. حوزه‌های معنایی واژه "قوام" در قرآن کریم

واژگانی چون "قیّم"، "سرپرست"، "والی"، "امیر"، "مدیر"، "محافظ"، "نگهبان" و "قائم" در حوزه معنایی قوام هستند که در کتب لغت و تفسیر به آن‌ها اشاره شده است (۳، ج: ۱۲، صص: ۴۹۴-۵۰۴).

واژه "قیّم" به فتح قاف و کسر یاء در قرآن کریم در چهار آیه (توبه/۳۶، یوسف/۴۰، روم/۳۰ و ۴۳) به کار رفته است. قیّم از ماده قیام است، به معنی "پا برجا و ثابت و استوار" و علاوه بر آن، برپا دارندگی، حفاظت، پاسداری، اعتدال، استقامت و خالی بودن از هرگونه اعوجاج را می‌رساند (۲۴، ج: ۶، ص: ۱۴۲ و ۱۸، ج: ۳، ص: ۷۹۹) این واژه (قیّم) در قرآن کریم در کنار واژه دین به کار رفته است که بر استقامت و اعتدال مفاهیم و خالی بودن قرآن از تناقض دلالت دارد. صفت "قیّم" در حقیقت همان صفت قیومیت پروردگار است که به مقتضای آن، خداوند حافظ و نگاهبان همه موجودات و اشیا است. کلمه "قیّمه" در دو آیه سوم و پنجم از سوره بینه آمده است که به قرآن، از آن جهت که "حافظ کتب

پیشین"، "برپا دارنده امور دین" و کتابی است عاری از "ضد و نقیض" اشاره دارد. "قیّمه" مؤنث "قیّم" به معنی "صاف، مستقیم، پابرجا، ارزشمند، پربها" است که صفت کتابی است حافظ دین صحیح، مستقیم، جاودانه و پایدار.

مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان ذیل آیه ۱۶۱ سوره مبارکه انعام، واژه "دیناً قیماً" را مخفف "قیام" به معنی "قوام"، یعنی دینی که قائم بر مصالح مردم است آورده است. واژه دیگری که در حوزه معنایی "قوام" قرار دارد "قیوم" است که از اسمای حسناى الهی است و در قرآن کریم دو مرتبه (بقره/ ۲۵۵، آل عمران/ ۲ و طه/ ۱۱۱) تکرار شده است. "قیوم" در اصل، "قیووم" بوده است که واو اول قلب به یاء شده و ادغام گردیده است. "قیوم" صیغه مبالغه است و قیومیت تام خداوند بر خلق (۲۹، ج: ۶، ص: ۵۱) را می‌رساند. قیوم یعنی "قائم به تدبیر خلق"، "قام بالامر" را "تولاه" نیز معنا کرده‌اند، یعنی "به امری مباشرت کرد". تفسیر جوامع/جامع "قیوم" را "الدائم القیام به تدبیرالخلق" آورده است (۲۱، ج: ۱، ص: ۵۹۳). اگر "قیّم" در حوزه معنایی "قوام" قرار گیرد، به معنی سرپرست، قائم به امر (۱۱، ذیل ماده قوم) نیز معنا می‌شود. "تولی" از باب تفاعل یعنی اعراض و دوست گرفتن و سرپرست. "ولی" هم به "سرپرست" و "اداره کننده" امری اطلاق می‌شود. واژه "قیّم" نیز در کتب لغت، به معنی سرپرست و متولی امر آمده است. البته در آرای فقها و حقوق دانان، "قیّم" به شخصی اطلاق می‌شود که از طرف مقامات صالح قضایی در صورت فقدان ولی خاص (اعم از ولی قهری یا وصی منصوب از طرف وی) برای اداره امور محجور تعیین می‌شود (۹، ص: ۳۱۳۵).

نتیجه این که واژه قوام، که صرفاً در سه آیه قرآن کریم تکرار شده است، ریشه "قام یقوم" و از مصدر "قیام" می‌باشد. این واژه صیغه مبالغه است که بر کثرت و مبالغه دلالت دارد. بنابراین با توجه به معانی قیام در قاموس لغت، می‌توان دریافت که معنای بسیار "قیام کننده"، "بسیار دقیق"، "بسیار مراقب در حفاظت از متعلقات خود"، "سرپرست"، "محافظ"، "نگهبان" است و اگر به دامنه مؤلفه‌های معنایی قوام نیز بنگریم، به واژه‌هایی چون "قیام ولاه" هم دست می‌یابیم که مراد از آن همان ولایت و سرپرستی است.

در آیه شریفه "الرجال قوامون على النساء" با در نظر گرفتن حرف جر "على"، به معنی "استعلاء و تفوق"، می‌توان معنای "قام علی" را "متولی شدن" و "مراقبت کردن از آنچه تحت ولایت است" دانست. بنابراین در این آیه، رجال "قائمون بر انجام امور نساء" هستند، یعنی تولى و سرپرستی امور ایشان را در کانون خانواده به عهده دارند که به قرینه ادامه آیه، به دلیل تکالیفی که خداوند بر دوش مردان قرار می‌دهد، حقوقی متناسب با آن به آنها تفویض شد. و زوجین به رعایت آن دعوت گردیده‌اند. در برخی دیگر از آیات، این رفتار

شایسته و حاکی از اصول انسانی حتی در جدایی و پس از طلاق نیز توصیه می‌گردد که آیات ۲۳۱ سوره مبارکه بقره و آیه دوم سوره مبارکه طلاق نمونه‌هایی از آن است.

۴. بررسی تفسیری قوامیت در آرای مفسران شیعه و اهل سنت

با بررسی واژه "قوام" در تفاسیر شیعه و سنی درمی‌یابیم گروهی از مفسران مفاد آیه ۳۴ سوره مبارکه نساء و واژه "قوامون" را به حوزه مسایل خانوادگی مرتبط می‌دانند و گروه دیگر معنای این آیه را به سلطه مطلق "جنس مرد" بر "جنس زن" تعمیم داده، و به دنبال آن، علل قوامیت مردان بر زنان را تبیین نموده‌اند. اینک به بررسی این آرا می‌پردازیم.

۴.۱. بررسی حوزه معنایی و تفسیری قوام در مسایل خانوادگی

مفسران این گروه، اظهارات مختلفی را در مورد وظایف و نقش زن و مرد در خانواده بیان داشته‌اند:

الف- طبری در جامع‌البیان مردان را موظف به قیام در اداره امور زنانشان می‌داند و بر این باور است که مردان حق دارند زنان را در جهت ادای فرمان‌های الهی تأدیب نمایند تا از واجبات الهی تبعیت کنند (۲۳، ج ۴، صص: ۳۸-۴۰). در حقیقت، مردان امیران زنان هستند تا این‌که آن‌ها را در طاعت الهی و نیک رفتاری با خانواده و محافظت از مال همسر، به فرمان‌برداری وادارند.

شیخ طوسی نیز مانند طبری حق تدبیر و تأدیب را در ترغیب زنان به طاعت الله به مردان می‌دهد. در همین زمینه، صاحب‌کنز/العرفان نیز سیاست به معنای "تأدیب" را از معنای "قوامیت" مرد دانسته است (۲۶، ج ۳، صص: ۱۹۰-۱۹۲ و ۱۵، ص: ۲۱۱).

ب- "قوامون ای مسلطون علی النساء" و دلیل این سلطه، نفقه و مهری است که مرد به زن می‌پردازد (۱۷، ج ۲، ص: ۲۱۱)، این گروه تدبیر امور اقتصادی را دلیل اصلی "قوامیت" مردان می‌دانند. در همین باره قرطبی قوامیت مرد را علاوه بر دفاع از زن، به معنای پرداخت نفقه به همسر می‌داند. لذا مسأله حمایت مردان از زنان و محافظت از ایشان، در قلمرو معنایی "قوام" بیان می‌شود (۳۱، ج ۵، ص: ۱۶۸).

ج- دسته دیگری از متفکران، معنای قوام بودن مرد را "سرپرستی خانواده" می‌دانند و آیه را چنین معنا می‌کنند: مردان سرپرست و خدمت‌گزار زنان‌اند، زیرا خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحد داشته باشد؛ رهبری و سرپرستی دسته جمعی که زن و مرد به طور مشترک آن را برعهده گرفته‌اند، مفهومی ندارد و یکی باید رییس خانواده و دیگری معاون باشد. در تبیین این فکر، رهبری را نه به معنای استبداد، اجحاف و تعدی، بلکه رهبری واحد و منظم، با توجه به مسؤولیت‌ها

و مشورت‌های لازم قلمداد می‌کنند.

مرحوم علامه جعفری به قرینه آیات فراوانی که درباره تساوی ارزش شخصیت زن و مرد می‌باشد، معنای قوام را این‌چنین بیان می‌دارد: «مرد سرپرست و اجرا کننده مصالح خانوادگی است» نه «قیم»؛ زیرا در اصطلاح فقهی و حقوقی، «قیم» به کسی گفته می‌شود که اختیار تصرف در مال و شؤون زندگی فرد دیگر را داشته باشد؛ مانند قیم بر صغیر، سفیه و دیوانه. مسلم است که مرد به هیچ وجه قیمیتی بر زن ندارد؛ زیرا زن در تمام شؤون اقتصادی، اخلاقی، مذهبی و اجتماعی از آزادی و اختیار کامل برخوردار است و فقط ملزم به رعایت این شرط است که فعالیت‌هایش مزاحم حق همسرش نباشد؛ یعنی از عهده وظایفی که در برابر مرد دارد برآید. چنان‌که مرد نیز باید وظایفی را که در برابر همسرش دارد، به درستی ادا کند. به عبارت دیگر، این وظیفه‌ای دو طرفه در قانون خانواده است و به منظور حفظ تشکل نظام خانواده وضع شده است. شاید بهتر بتوان گفت که مدیریت و سرپرستی خانواده در صورتی مثبت و نظام‌مند خواهد بود که در خانواده، نظامی شورایی حاکم بوده، سرپرستی امور اجرایی و اقتصادی خانواده به عهده مرد باشد. در نظام خانواده از منظر قرآن کریم، «حق سالاری» و «انسان‌سالاری» حاکم است (۸، ج: ۱۱، صص: ۲۷۰-۲۷۱)، نه پدرسالاری و مادرسالاری.

در نتیجه بررسی مجموعه‌ای از تفاسیر متقدم و متأخر، دریافتیم که برای قوام معنایی‌ای چون ولایت، سرپرستی، قیام کنندگان بر امور معاش زوجه، والیان امور خانه و غیره آمده است که همگی در یک نگرش نظام‌مند، به نقش زعامت و رهبری مرد دلالت دارد. در این نگاه شوهران حافظان کیان زن و خانواده هستند که این ولایت تعارضی با حفظ شأن و منزلت و شخصیت زن در آیات قرآن کریم ندارد. ضمن آن‌که در هیچ‌یک از آثار این گروه از مفسران و اندیشمندان، اشاره‌ای به ولایت و برتری مرد به عنوان جنس اول نشده، این ولایت و سرپرستی در حوزه خانواده ترسیم می‌شود (۲۸، ج: ۵، صص: ۳۴۹-۳۵۴؛ ۳۱، ج: ۵، صص: ۱۶۹-۱۷۳؛ ۳۴، ج: ۳، صص: ۱۶-۲۵ و ۱۹، ج: ۱، صص: ۴۷۰-۴۸۰).

۲.۴. بررسی حوزه معنایی و تفسیری واژه «قوام» در ارتباطات اجتماعی

گروهی از مفسران با استناد به آیه شریفه (نساء/۳۴) معتقدند که مردان به عنوان «جنس مذکر» بر زنان سلطه دارند و «قیمومت» مرد در تمام جهات و ارتباطات اجتماعی گسترش دارد. در برخی از این تفاسیر، «قوام بودن» مرد را بر زن به «قیام حکام و والیان بر رعایا» تشبیه کرده (۳۲، ج: ۴، ص: ۲۸۰ و ۱، ج: ۳، صص: ۲۴-۲۸) و این‌گونه تعبیر کرده‌اند که مردان چونان والیان (حکام) بر امور رعایای خود قیام می‌کنند و به رتق و فتق

امور ایشان پرداخته، حمایت و دفاع از همسر را برعهده دارند. در این تعبیر، مردان در تمام شوون اجتماعی دارای این منزلت هستند.

این دسته از مفسران علل تشریح را با حوزه‌های معنایی تلفیق نموده و معتقدند که علت "قیمومت" مرد بر زن، زیادی "قوه تعقل" مرد است و از عموم و توسعه این علت، دامنه قیمومت مرد بر زن را منحصر به امور زن و شوهر نمی‌دانند، بلکه معتقدند دامنه آن شامل "نوع زن" در تمامی جهاتی می‌شود که زندگی آن دو را به هم پیوند می‌دهد؛ یعنی جهات و ارتباطات اجتماعی مانند حکومت، دفاع و قضاوت. زیرا این جهات با مسئله تعقل که در مردان بالنسبه بیش از زنان است، ارتباط و نسبت مستقیم دارد. علامه طباطبایی یکی از مدافعان این نظریه می‌باشد و می‌فرماید: روایات هم معنای "قوام" بودن را کلی گرفته‌اند و عمل پیامبر(ص) نیز بر همین منوال بوده است. ایشان هم‌چنان می‌افزایند این امر با استقلال و حقوق فردی زن منافاتی ندارد و مرد با این دستاویز حق دخالت در تمامی امور زن را ندارد و زنان نیز در انجام هر کار شایسته‌ای مختارند. همین‌طور "قیمومت" مرد بر زن به گونه‌ای نیست که اداره و تصرف زن را در ملک خویش سلب کند و یا زن را از استقلال و حفظ حقوق اجتماعی و فردی خود و دفاع از آن بازدارد. در خصوص این جنبه از مسأله هم به سیره نبوی استناد می‌ورزند که در مشاغل اجتماعی، مانند آموزش و پرورش، پرستاری و امثال آن‌ها هیچ‌گونه منعی برای اشتغال زنان مشاهده نشده، اجازه این امور را لازمه آزادی اراده و استقلال عملی می‌دانند که خداوند در بیشتر شوون زندگی به زنان عطا فرموده است؛ هرچند استفاده از این حقوق تا حدی مجاز است که به حقی از حقوق شوهر در حضور یا غیاب وی صدمه‌ای وارد نشود (۲۰، ج: ۴، صص: ۳۴۴-۳۵۰).

طرفداران این نظریه به روایاتی استناد می‌کنند که در برخی از تفاسیر نیز بدان‌ها اشاره شده است؛ مانند: فقال رسول الله(ص): "المرأه مسکینه مالم یکن لها زوج" (۲۳، ج: ۵، ص: ۳۸). از حضرت رسول سؤال شد: حتی اگر این زن مال هم داشته باشد مسکین است؟ حضرت فرمودند: خداوند فرموده: "الرجال قوامون علی النساء...". ذیل عبارت "بما فضل الله بعضهم علی بعض" به روایت نبوی استناد داده شده است که فرمودند: "فضلهم علیهن کفضل السماء علی الارض، و کفضل الماء علی الارض، فالماء یحیی الارض و بالرجال تحیی النساء ولو لا الرجال ما خلقوا النساء".

برتری مردان بر زنان مانند برتری آسمان بر زمین و آب بر زمین است، همان‌گونه که آب زمین را زنده می‌کند، مردان نیز به زنان حیات و زندگی می‌بخشند. اگر مردان نبودند خداوند زنان را خلق نمی‌کرد (۱۹، ج: ۱، ص: ۴۷۰).

۳.۴. بررسی حوزه معنایی و تفسیری واژه "قوامین" در قرآن کریم

همان‌گونه که در ابتدای این بحث عنوان شد، از ریشه کلمه قوام، دو واژه "قوامون" و "قوامین" در قرآن کریم آمده است که واژه "قوامون" در آیه ۳۴ سوره مبارکه نساء است و واژه "قوامین" در دو آیه دیگر (نساء/۱۳۵ و مائده/۸). پس از مطالعه و بررسی در اکثر آرای تفسیری متقدم و متأخر در مورد دو آیه مذکور، نکات ذیل به دست آمد:

الف- واژه "قوامین" در تمامی این تفاسیر از ریشه "قیام" دانسته شده و با عباراتی چون "قیام کنندگان به قسط"، "قائمین بالله"، "قائمین بالعدل"، "قیام لله"، "رایه القوانین بالعدل" تعبیر و تفسیر شده است (۲، ج: ۳، صص: ۳۰۱-۳۰۳؛ ۳۱، ج: ۵، ص: ۴۱۱؛ ۲۱، ج: ۳، ص: ۱۸۹؛ ۱۴، ج: ۱، ص: ۵۱۲ و ۲۸، ج: ۱۱، ص: ۲۴۲).

ب- آن‌چه که در این تفاسیر به چشم می‌خورد این است که عبارت "کونوا قوامین بالقسط" امر به اقامه قسط و عدل، امر به قیام جهت برپایی عدل و قسط، و محافظت از عدل "مواظبین علی العدل و مجتهدین فی اقامته" تفسیر شده است و در هیچ یک از تفاسیر بررسی شده، ریشه واژه "قوامین" از "قیم" اخذ نشده و همان ریشه قائمین بالعدل در نظر گرفته شده است؛ در حالی که دو واژه "قوامون و قوامین" در یک شجره معنایی تفسیر و تعبیر می‌شوند، و تفاوتی در ریشه و معنا ندارند. گروه دوم تصریح نموده‌اند ادامه آیه مبین اصلی قوامیت است (۴، ج: ۲، صص: ۱۰۶-۱۰۹).

۵. بررسی و تحلیل علت قوامیت مرد در آرای مفسران

۵.۱. علت نخست: برتری قوه تعقل مردان

به نظر علامه طباطبایی مراد از "ما فضل الله" فزونی و امتیازی است که بالطبع مردان بر زنان دارند؛ یعنی زیادی قوه تعقل و فروع آن مانند هموردی، تحمل شداید و کارهای سخت و سنگین؛ زیرا وجود زنان مبتنی بر احساس، عاطفه و نازک‌دلی است. این گروه از مفسران از عموم و توسعه علت قیومیت مردان نتیجه گرفته‌اند که قیومیت منحصر به امور خانوادگی نیست، بلکه تمام جهات اجتماعی مرتبط با تعقل، مانند قضاوت، حکومت و دفاع را دربرمی‌گیرد. شیخ طوسی نیز در این زمینه دلیل قوام بودن را برتری قوه عقل و اندیشه مردان عنوان نموده است (۲۶، ج: ۳، صص: ۱۹۰-۱۹۳؛ ۲۱، صص: ۵۹۲-۵۹۳؛ ۲۸، ج: ۹، صص: ۸۸-۹۰ و ۲۰، ج: ۴، ص: ۳۴۴).

بعضی مفسران در تفسیر آیه "بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ" بیش از دو مورد را در اثبات برتری مردان بر زنان برشمرده‌اند. شیخ رازی در تفسیر خود چنین آورده: «منظور از برتری در عقل و نیز زیادتی دین و یقین در مردان است. زن در عقل و دین ناقص است، به

این دلیل که چند روزی را در ماه نمی‌تواند نماز بخواند و روزه بگیرد. هم‌چنین گفته شده به دلیل نقصان گواهی زن است، چون شهادت دو زن معادل یک مرد است و به دلیل جهاد کردن، که خداوند مردان را امر به جهاد فرموده در حالی که به زنان امر نکرده است. در ادامه می‌افزاید: «بهترین "تفضیل" آن است که مرد به لحاظ شرعی می‌تواند چهار زن بگیرد، اما زن نمی‌تواند بیش از یک شوهر داشته باشد و هم‌چنین حق طلاق و فزونی سهم‌الارث و دیهٔ مرد که از جمله عوامل تفضیل مردان بر زنان است» (۲۸، ج: ۲، صص: ۳۷۸-۳۸۲).

در برخی از تفاسیر، حتی معتقدند مردان به دلیل اموری چون برتری در سواد- چون انبیا، علما و حکما غالباً از مردان هستند- و انتساب فرزندان به پدر و داشتن ولایت در عقد نکاح و حق رجوع در طلاق، قوامیت دارند (۲۳، ج: ۵، صص: ۳۸-۴۲).

۵. ۲. علت دوم: پرداخت مهر و نفقه به زنان

بعضی از مفسران علت اصلی "قوام بودن" مردان را بر زنان به دلیل کفالت امور ایشان و پرداخت نفقه می‌دانند؛ زیرا معتقدند علت "قوام بودن" مرد در ادامهٔ آیه بیان شده است: "بِمَا أَنْفَقُوا" یعنی مهر و نفقه و ادارهٔ امور اقتصادی در زندگی بر عهدهٔ مرد گذاشته شده و این امر بر تفاوت منزلت و درجهٔ وجودی مردان و زنان دلالت دارد (۲۷، ج: ۱، صص: ۳۱۲-۳۱۵؛ ۲۵، ج: ۴، صص: ۷۳-۷۸؛ ۳۳، ج: ۳، صص: ۳۸۸-۴۰۰ و ۲۹، ج: ۲، صص: ۳۵۶-۳۶۰). از برخی تفاسیر اهل سنت، احادیثی نیز در تأیید این مطلب آمده است؛ مثلاً طبری در جامع‌البیان به نقل از ابن عباس آورده است که مردان به زنان فرمان می‌دهند که مطیع اوامر الهی و دستوره‌های شوهرانشان باشند، یعنی با خانواده خوش‌رفتار و نگاه‌دار مال شوهر خویش باشند و دلیل این برتری، آن است که خداوند نفقه دادن به زن و کفالت امور او را بر عهدهٔ مرد گذاشته است (۲۳، ج: ۴۱).

پرسشی که به ذهن متبادر می‌شود این است که اگر "قوام بودن" مردان به سبب پرداخت نفقه و ادارهٔ امور زن باشد، آیا در صورت عجز مرد از پرداخت نفقه، قوام بودن او نیز منتفی می‌شود؟ یا در صورتی که زن خود به فعالیت اقتصادی پرداخته و از لحاظ تأمین زندگی خویش، دارایی مستقل داشته باشد و وابسته به انفاق شوهر نباشد و حتی در بعضی حالات، کمک مثبتی در اوضاع اقتصادی خانواده نموده و یاور همسر خود در تأمین امور خانه باشد، باز هم می‌توان مرد را "قوام" بر زن دانست؟ قرطبی در پاسخ به پرسش اول از تعلیل "قوام بودن" به "بِمَا أَنْفَقُوا" می‌گوید: هرگاه مرد از دادن نفقه همسرش عاجز باشد، صفت قوام بودنش زایل می‌شود و زن حق فسخ نکاح را دارد؛ چون مقصود شرعی از عقد نکاح در چنین شرایطی برآورده نشده است. این آیه به وضوح دلالت بر ثبوت فسخ نکاح به

هنگام اعسار مرد در تهیه پوشاک و نفقه دارد. این رأی علمای مالکی و شافعی است، هر چند نظر ابوحنیفه این است که در چنین شرایطی به دلایل آیه "و ان كان ذو عسرة فنظره الى ميسره" عقد نکاح فسخ نمی‌شود (۳۱، ج: ۵، صص: ۱۶۸-۱۷۰).

به نظر علمای شیعه، وجوب انفاق را می‌توان از آیه مزبور استنباط کرد؛ یعنی در زندگی مشترک، مسؤلیت پرداخت نفقه و اداره امور اقتصادی با مرد است، اما ضمانت اجرای پرداخت نفقه را نمی‌توان از آیه استنباط کرد و به طور قطع، این امر ضامن اجرای فسخ نکاح نخواهد بود؛ بلکه در درجه اول، زن باید از مرد انجام تعهد شرعی و قانونی‌اش را مطالبه کند و مرد در صورت استنکاف، تعزیر خواهد شد. در قانون نیز به این نکته فقهی تصریح شده است (ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی، مجازات ۳ ماه و یک روز و تا پنج ماه حبس را در این مورد جرم در نظر گرفته است). در صورت عدم پرداخت نفقه، زن حق مطالبه طلاق را خواهد داشت (ماده ۱۱۱۱ و ۱۱۲۹ قانون مدنی ج.۱، ص: ۳۷، ص: ۵۱۱).

۵. ۳. علت سوم: قوامیت وجود یک علت طبیعی و جسمانی

به نظر برخی از متفکران "قوامیت" مرد یک علت طبیعی محض است، نه قراردادی و تحکمی و نه امتیازی خاص برای "جنس مرد". علت طبیعی، مقاومت مردان در برابر رویدادهای خشن زندگی و رویارویی با عوامل مزاحم مثل طبیعت و نیز آمادگی دایمی آنها در گرداندن چرخه‌های اقتصادی است و از طرف دیگر، زن در دوران قاعدگی، بارداری، وضع حمل و شیردهی با محدودیت‌هایی مواجه است و همین امر مضمون این عبارت از آیه شریفه است که "بِمَا فَضَلَ اللَّهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ" (نساء/ ۳۴)؛ زیرا این آیه به طور قطع، نه ارزش انسانی مرد را نسبت به زن بالا می‌برد و نه "قیم بودن" مرد را مطرح می‌کند، بلکه ناظر به تفاوتی است که مرد و زن در ارتباط با طبیعت و استخراج مواد معیشتی با یکدیگر دارند. به نظر ایشان، کلمه "فضل" که در این آیه آمده است برتری و تفوق ارزشی مرد بر زن نمی‌باشد، بلکه ناظر به داشتن استعداد و نیرویی خاص است که به مردان تخصیص یافته است، مانند مقاومت در مقابل عالم طبیعت برای تصرف در آن و عدم معذوریت به وسیله پدیده‌های طبیعی که زن را معذور می‌سازد (۸، ج: ۱، صص: ۲۷۰-۲۷۵ و ۲۷، ج: ۲، صص: ۳۹۶-۳۹۷). در حقیقت، این دسته از اندیشمندان قایل به تفاوت جسمانی و بیولوژیک زنان و مردان هستند.

۶. ضرورت قیمومت مرد

در پاسخ به این پرسش که اصولاً چه نیازی به ریاست مرد در کانون خانواده هست باید گفت: خانواده‌ها ممکن است به یکی از سه صورت ذیل اداره شوند:

۱.۶. مدیریت اشتراکی

این نوع مدیریت با مفاد ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی که در روابط زوجین ریاست را از آن شوهر می‌داند در تعارض است. روش مدیریت مشترک، روش اصولی و نظام‌مند در کانون خانواده نیست و به انحلال خانواده منجر می‌شود؛ زیرا اختلاف سلیقه و علایق در طرز تربیت فرزندان و مسایل داخلی زندگی تصمیم‌گیری را دشوار نموده و باعث اضمحلال نهاد مقدس خانواده می‌گردد.

۲.۶. مدیریت قراردادی

به صورتی که در ضمن عقد نکاح به صورت شرایط ضمن عقد درج شود و رییس خانواده را تعیین کند. در این روش، بر ضرورت وجود یک مدیر اذعان می‌شود و طبیعتاً در صورتی که زن با شرط قرارداد رییس خانواده شود، براساس این قرارداد، وظایف جدیدی بر عهده او واگذار می‌شود که خداوند بر او تکلیف نکرده است؛ مانند امرار معاش، تهیه نفقه و رفع نیازهای اقتصادی خانواده؛ زیرا طبق آنچه بیان شد، یکی از علل و عوامل قوامیت، موارد بالا بود و در صورت اعطای قوامیت به زن، او باید پذیرای این قبیل تکالیف حقوقی باشد. البته این امر مخالف نص صریح قرآن است و به یقین، زنان را با مشکلات جدی اجتماعی مواجه خواهند کرد.

۳.۶. مدیریت قانونی

در نظام حقوقی اسلام، خداوند مردان را مدیر قانونی کانون خانواده معرفی می‌نماید که در این انتخاب الهی، مصالح فرد، جامعه و خانواده لحاظ شده است. در این نهاد مقدس (خانواده)، مرد سرپرست امور اجرایی اقتصادی است و زن معاون و مشاوره دلسوز در هدایت انجام امور (۷، ج: ۱، صص: ۳۷۵-۲۷۸).

با بررسی آرای مفسران دریافتیم که قلمرو قوامیت در آیات قرآنی نشانگر توازن و تعادل حقوقی بر مبنای سرشت، فطرت و تفاوت‌های فردی زن و مرد است که در گستره روابط خانواده، به مردان اعطا شده است؛ زیرا عهده‌دار تکالیفی نسبت به عایله خود می‌باشند و بدیهی است که باید از حقوق متناسب با آن تکالیف که از آن جمله قوامیت است برخوردار باشند.

دستورات دین مقدس اسلام در خصوص حقوق و تکالیف زن و مرد در محیط خانواده، به‌طور دقیق، مبتنی بر حقوق طبیعی آن‌ها طراحی شده است. حقوقی که زیربنای اصلی حقوق بشر و عهدنامه رفع تبعیض علیه بانوان است (در مقدمه کنوانسیون ذکر شده: با اعتقاد به این‌که اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلام می‌دارد که کلیه افراد بشر... مجاز به استفاده از کلیه حقوق و آزادی‌ها بدون هیچ‌گونه تمایزی از جمله جنسیت می‌باشند). از

این‌رو از بین بردن تساوی زن و مرد با استفاده از حربه تشابه حقوق آن‌ها که در برخی از مواد کنوانسیون مشاهده می‌شود، نه با دستورات اسلام سازگاری دارد و نه با زیربنای اساسی این کنوانسیون (جهت آشنایی با مبانی فمینیسم که کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان نماد بیرونی آن است).

۷. حقوق انسانی زنان در قرآن و کنوانسیون رفع تبعیض

به اعتقاد متفکران و اندیشمندان مسلمان، حقوق طبیعی، فطری و انسانی از آن‌جا اهمیت دارد که توجه به هدف و رسیدن به کمال در نهاد انسان به امانت نهاده شده است. هر استعداد طبیعی مبنای یک حق طبیعی است و سندی برای آن به‌شمار می‌آید. ریشه و اساس حقوق خانوادگی را مانند سایر حقوق طبیعی باید در طبیعت جست‌وجو کرد و از استعدادهای طبیعی زن و مرد در جامعه و انواع سندهایی که خلقت به دست آن‌ها سپرده دریافت. از نظر اسلام، زن و مرد در جامعه و خانواده هر دو انسان‌اند و از حقوق انسانی مشابهی برخوردار هستند، اما تفاوت جنسیت و روحیات غالب آن‌ها سبب شده تا دارای حقوق و تکالیف غیرمشابهی باشند. در جهان امروز، غربی‌ها و طرفداران نظریه فمینیسم، با تمسک به میثاق‌های بین‌المللی سعی دارند که میان زن و مرد از لحاظ قوانین، مقررات، حقوق و وظایف، وضع یکسان و مشابهی به وجود آورند و تفاوت‌های غریزی و طبیعی زن و مرد را تا حد امکان نادیده بگیرند. حال آن‌که مبنای این عهدنامه‌ها چیزی جز حقوق طبیعی نیست.

در نقد محتوایی کنوانسیون، صرف‌نظر از تأکید بر تساوی زنان با مردان (نه تنظیم روابط حقوقی عادلانه تناسب با واقعیات و نیز حفظ ارزش‌های زنان با تأکید بر رفع محرومیت از زنان)، باید به محتوای لیبرالی آن نیز توجه کرد. مبانی فکری حاکم بر کنوانسیون همان چیزی است که در اعلامیه حقوق بشر وجود داشت و به دلیل بیگانگی آن با ارزش‌های دینی، کشورهای اسلامی را بر آن داشت تا به تدوین اعلامیه حقوق بشر اسلامی اقدام کنند (۵، صص: ۸۷ - ۱۲۷). معنای تساوی حقوق مرد و زن در محیط خانواده این است که هر یک از آن‌ها از تمام حقوق طبیعی خود بهره‌مند باشند که بخشی از این حقوق مشترک و بخشی دیگر مختص به جنس خاص است، ولی حاصل جمع حقوق مشترک و مختص مرد مساوی با زن است. در نهضت فمینیستی یک قرن اخیر که به نام زن و برای زن در اروپا صورت گرفت، زن حقوقی کم و بیش مشابه با مرد پیدا کرد، اما با توجه به وضع طبیعی و احتیاجات جسمی و روحی زن، او هرگز حقوق مساوی با مرد را پیدا نکرد. زیرا اگر بخواهیم زن حقوقی مساوی با حقوق مرد و سعادتی و منزلتی برابر با او

بیابد، تنها راه مناسب این است که مشابهت‌های حقوقی از میان برداشته شود و برای مردان حقوقی متناسب با آن‌ها و برای زنان حقوقی متناسب با آن‌ها قایل شویم. این همان چیزی است که در نصوص اسلامی از آن تعبیر به حقوق انسانی و طبیعی شده است. عدم تشابه حقوق زن و مرد در حدودی که طبیعت زن و مرد را در وضع نامشابهی قرار داده، هم با عدالت و حقوق فطری مطابقت دارد و هم سعادت خانواده را بیشتر و بهتر تأمین می‌کند. جالب این‌جاست که برخی از متفکران جهان غرب نیز بدین مسأله باور دارند و این نشان دهنده این حقیقت است که، کلام وحی در خصوص تبیین منزلت و جایگاه حقوق فطری و طبیعی انسان‌ها منطبق با عدالت اجتماعی است.

همان‌گونه که ذکر شد، اسلام پایه احکام و حقوق مربوط به زن را بر مبنای فطرت قرار داد. هم‌سویی شریعت و طبیعت مبنای صدور حقوق زنان و مردان است، زیرا وظایف اجتماعی و تکالیف اعتباری به فطرت و طبیعت انسان ختم می‌شود. اعمال حیاتی که انسان را به سعادت می‌رساند به‌طور کامل با دستگاه فطرت آفرینش تطابق دارد.

آن‌چه فطرت درباره حقوق اجتماعی افراد اقتضا دارد این است که چون همه انسان‌ها دارای فطرت بشری هستند حقوق مساوی و مشابهی دارند؛ اما مقتضای مساواتی که عدل اجتماعی به آن حکم می‌کند این نیست که هر مقام اجتماعی به هر فردی واگذار شود؛ بلکه افراد دارای حقوق اکتسابی متفاوتی هستند که به شیوه عملکرد آن‌ها و انجام وظایف آن‌ها بستگی دارد (در مقدمه کنوانسیون، نسبت به عدم رعایت این حقوق ابراز نگرانی شده، چنان که گویی زنان در تمامی جوامع مذهبی زیر سیطره مردان هستند).

کنوانسیون رفع تبعیض علاوه بر پیامدهای وسیع منفی که در عرصه حیات فردی، خانوادگی و اجتماعی داشته است، با نصوص دینی نیز در تعارض است.

وجود مفاهیم بنیادینی نظیر مساوات و تشابه کامل که در مواد کنوانسیون به چشم می‌خورد، موجب تعارض بارز آن با فقه و احکام اسلامی است. کنوانسیون اساساً به هدف الغای تمام تفاوت‌ها و با نام مبارزه با تبعیض وضع شده است و به‌طور مسلم، با قوامیت مردان به شدت مخالفت می‌نماید. در نتیجه، حتی اگر کنوانسیون هیچ ماده‌ای جز ماده اول نداشت، برای مغایرت آن با احکام اسلامی کافی بود. این ماده یک ماده توصیفی است که در آن، ضمن تعریف واژه تبعیض، لغو هرگونه تمایز یا محدودیتی را که بر اساس جنسیت برای زنان به وجود آید، توصیه می‌نماید. بنابراین ماده مزبور به‌طور ضمنی، با تمام قوانینی که حقوق متفاوتی را برای زنان و مردان تبیین می‌نمایند مخالف است و حتی قوانین حمایتی خاصی را نیز که به سود زنان است ملغی اعلام می‌کند. این ماده اساساً نه تنها جنسیت را به عنوان متغیری در قوانین قبول ندارد، بلکه موقعیت زنان در زناشویی را (با توجه به

۸. یافته‌های تحقیق

- ۱- در قرآن و نصوص دینی، اصل و مبنای آفرینش انسان‌ها و اعطای حقوق بدان‌ها بر مبنای حقیقت آدمی و شؤون انسانی انسان‌ها است و جنسیت نقشی در اعطای حقوق فطری و طبیعی ندارد.
- ۲- بر اساس تحلیل و تبیین جایگاه قومیت، بدین نتیجه می‌توان رسید که این آیه به روابط زن و مرد در خانواده مربوط است و بیانگر حکم مسؤولیت حمایت و حفاظتی است که مرد در برابر زن و خانواده خود دارد و باید کمر همت بر تأمین معاش و تدبیر امور اقتصادی خانواده بریندد. به هر حال، از آیه مزبور حکم به برتری ارزش مردان بر زنان را نمی‌توان دریافت، زیرا چنین برداشتی با مفاد سایر آیات قرآن کریم منافات دارد.
- ۳- معنای تساوی حقوق مرد و زن در محیط خانواده این است که هر یک از آن‌ها از جمع حقوق طبیعی خود بهره‌مند باشند که بخشی از این حقوق مشترک و بخشی دیگر مختص به جنس خاص است. ادعای لزوم تشابه و تساوی حقوق زن و مرد در شؤون مختص به هر کدام، سخنی ناسازگار با ساختار طبیعی جنس مرد و زن است که موجب ناهنجاری و ظلم به هر دو خواهد شد.
- ۴- حقوق انسانی و فطری که زیربنای مفاد حقوقی آیات قرآن کریم است، دلالت بر هم‌سویی شریعت با طبیعت دارد و این بدان معنا نیست که به طور ضروری باید در سایر حقوق اجتماعی نیز زن و مرد یکسان باشند؛ چرا که رعایت حقوق طبیعی زن و مرد در خانواده و جامعه، مستلزم اعطای حقوقی متناسب با شأن، جایگاه و فطرت و موقعیت هر یک از آن دو (زن و مرد) است.
- ۵- پذیرش مفاد کنوانسیون رفع تبعیض، علاوه بر تحمیل بعضی موارد و دستورات منافی با دستورات دین مبین اسلام، پیامدهایی چون تن در دادن به قاعده آمره دارد و متولیان آن می‌توانند در هر زمان و مکانی، دول را در برابر اجرای مفاد کنوانسیون متعهد و مسؤول کنند. این مسأله هرچند با مفاد حقوق بین‌الملل، که آن هم لیبرالیستی است، ناسازگار می‌باشد، با مفاد حقوق انسانی و اسلامی مخالف است.

یادداشت‌ها

1- distinctive features

2- semantic components

منابع

* قرآن کریم

۱. الکووسی البغدادی، سید محمود، (۱۴۰۵)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (۱۳۸۸)، *تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن کثیر)*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳. ابن منظور، ابو ابی الفضل جمال الدین محمد بن مکرم، (۱۴۰۸)، *لسان العرب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴. بلاغی، محمد جواد، (۱۳۹۵)، *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*، ج: ۲، قم: مکتبه الوجدانی.
۵. جانسون، گلن، (۱۳۷۷)، *اعلامیه جهانی حقوق بشر*، تهران: بی نا.
۶. الجر، خلیل، (بی تا)، *لاروس*، پاریس: مکتبه لاروس.
۷. جعفری، محمد تقی، (۱۳۷۷)، *تکاپوی اندیشه‌ها*، تنظیم توسط علی رافعی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۸. _____، (۱۳۷۸)، *شرح و تفسیر نهج البلاغه*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۹. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۷۸)، *ترمینولوژی حقوق*، تهران: گنج دانش، چاپ ششم.
۱۰. جوینی، عزیز الله، (۱۳۷۸)، *تفسیر مفردات قرآن*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
۱۱. الخوری الشرتونی، سعید، (۱۴۰۳)، *اقرب الموارد*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۹۲)، *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت: دار الکاتب العربی.
۱۳. رضا، شیخ احمد، (۱۳۷۹)، *معجم متن اللغه*، ج ۴، بیروت: دار المکتبه الحیاه.
۱۴. زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۱۵)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التاویل*، قم: نشر البلاغه.
۱۵. السبوری، مقداد بن عبدالله (فاضل مقداد)، (بی تا)، *کنز العرفان*، ج ۲، قم: مکتبه المرتضویه.
۱۶. سماحه، سهیل حبیب، (۱۳۸۳)، *القاموس المبیسط*، تهران: نشر سبز خامه.
۱۷. سورآبادی، عتیق بن محمد، (۱۳۸۱)، *تفسیر التفاسیر (تفسیر سورآبادی)*، تهران: فرهنگ نشر نو.
۱۸. شریعتمداری، جعفر، (۱۳۷۵)، *شرح و تفسیر لغات قرآن*، مشهد: آستان قدس رضوی.
۱۹. شریف لاهیجی، محمد بن علی، (۱۳۶۳)، *تفسیر شریف لاهیجی*، ج ۱، تهران: نشر علمی.

۲۰. طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۱۲)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: نشر اسماعیلیان.
۲۱. طبرسی، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن، (۱۳۷۴)، *جوامع الجامع*، ج: ۱، مشهد: آستان قدس رضوی.
۲۲. _____، (۱۴۱۵)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسه نشر الاعلمی للمطبوعات.
۲۳. طبری، محمدبن جریر، (۱۴۲۱)، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱ و ۱۴، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۲۴. طریحی، فخرالدین، (۱۳۶۴)، *مجمع البحرین*، ج ۴ و ۶، بیروت: دارمکتبه الهلال.
۲۵. طیب، عبدالحسین، (۱۳۶۲)، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۴، تهران: نشر اسلام.
۲۶. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۱۹)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، ج ۳، ۴ و ۵، قم: مکتبه آیت الله مرعشی نجفی.
۲۷. العاملی، علی بن الحسین بن ابی جامع، (۱۴۱۳)، *الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز*، ج ۱ و ۲، قم: دارالقرآن العزیز، قم: دارالقرآن الکریم.
۲۸. فخررازی، محمدبن عمر، (بی تا)، *مفاتیح الغیب (تفسیر الکبیر)*، ج ۱، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۱، ۱۵ و ۲۰، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۹. قرشی بنانی، علی اکبر، (۱۳۷۴)، *احسن الحدیث*، تهران: بنیاد بعثت.
۳۰. _____، (بی تا)، *قاموس قرآن*، ج ۵ و ۷، بی تا.
۳۱. قرطبی، محمدبن احمد، (بی تا)، *الجامع لاحکام القرآن*، ج ۲، ۳، ۴، ۵، ۶ و ۸، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۳۲. قمی نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمدبن حسین، (۱۴۱۶)، *غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، ج ۳ و ۴، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳۳. قمی مشهدی، محمدبن محمدرضا، (۱۳۶۶)، *کنزالدقائق و بحر الغرائب*، ج ۳، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۴. کاشانی، فتح الله بن شکرالله، (۱۳۷۸)، *منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، ج ۳، تهران: اسلامیه.
۳۵. مخلوف، حسنین محمد، (۱۳۷۵ق)، *کلمات القرآن*، قاهره: داریوسف.
۳۶. معلوف، لوئیس، (بی تا)، *المنجد فی اللغة والادب والعلوم*، بیروت: للمطبعه الکاتولیکیه، ج ۱۹.
۳۷. موسوی خمینی، روح الله، (۱۳۷۳)، *تحریر الوسيله*، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.